نفحه جای یک بیتین

هذا کتاب نصاب

بسم الله الرحمن الرحیم

همی گوید ابو نصر فراهی حسد حافده
وحفد حاسده ما حرکت الشمال النخل الدقیس
وتحرکت الشمال نخل الدقیس که چون صبیان را
پیش از تعلم لغت عرب رغبت می افتد باشعار
فارسی چه خوش آمدن شعر مر طبعهای موزون را
عزیز است و تعلم لغت عرب کلید همه علمها است
قدری از آن را بنظم یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند
و چند بیتی که ضابط بود مر هر چیزی را از علوم میان
این قطعها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن این نسخه
هرکس را رغبت افتد و چون مجموع آن دویست و
بیست بیت آمد آن را نصاب الصبیان نام نهادیم و
بالله التوفیق و علیه التکلان

القطعة الاولی فی بحر التقارب

[illegible]

[illegible]

بحر تقارب تقرب نمای

بدین وزن میزان طبع آزمای

فعولن فعولن فعولن فعول

چو گفتی بگو ای مه دل ربای

الست و الله و رحمن خدای

دلیل است و هادی تو گو رهنمای

محمد ستوده حق امین استوار

بقرآن ثنا گفت ویرا خدای

سما آسمان ارض و غبرا زمین

محل و مکان و معان است جای

سقر دوزخ و نار آتش ولی

چو جنت بهشت آخرت آن سرای

ریه شش قفا حسیره و وجه روی

حیره یعنی گردن است

فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان

ید دو جارحه دست و حلقوم نای

فرس اسب و بغل استر و سرج زین

بعیر اشتر است و جرس چه درای

رجل مرد و مرا زن و زوج جفت

غنی مالدار است و مسکین گدای

کران عود و بربط و بر تشرعه رود

ولی صنج چنگست و مزمار نای

قنوه است کاریز و عذب آب خوش

چو ینبوع چشمه حمار است لای

بدل من

القطعة الثانیة فی بحر المجتث

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان

رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی مجتث این بحر را و خوش برخوان

ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران

فتی خفف جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز

و فی بعض الشروح فی صحیحین

الرصاص ... و هو القلع ...
الاسرب ... و از طلق الرصاص ...

لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و روی آنگشت تبر

حلیست زیور و غالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف و حسامست و عضب و سیام تیغ

مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عصب پی و یلبه جوشن است و درع زره

وهق کمند و ولی نصل و معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و سباو هیج غبار

کلوم خستگی و موت مرگ و منّه توان

حشاشه باقی جان و عراضه راه آور

قراضه ریزه زر ربح سود و خسر زیان

یغوث و نسر و یعوقست و بعل و ود عزی

سواع و لات و منات است نامهای بتان

صنم چه نصب زنون و نصب جبت و بد طاغوت

وثن بت و وشی بت پست و ال پیمان

القطعة الثالثة فی بحر الرمل

ای ز باریکی میانت همچو موئی بر کمر

غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

خیز در بحر رمل این قطعه را برخوان ز بر

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر

ثوب جامه رزق روزی زاد توشه بادی

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ

حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

ذئب و سرحان و سید گرگ و سمع بچش فاره موش

حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر مو

نقی مغز و شحم پیه و اذن گوش اطروش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب

غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش نقبه گر

شارق و شمس و رکا و یوح و بیضا آفتاب

سام و تبر و عسجد و عقیان و عین و نضر زر

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن دوست

زوج شوی و زوجه زن عزبات سست و فحل نر

حنطه گندم و خنه ارزن خبز نان و لحم گوشت

اصل بیخ و فرع شاخ بذر تخم و قطف بر

نجه ودا ماه و یم و بحر دریا قعر تک

فیل پیل و بق پشه طنی و حمار آهو و خر

القطعة الرابعة فی بحر المجتث

زهی طراوت رویت گل همیشه بهار

قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

فریس چنبر و کم استین و سب دستار

چه ذیل دامن جامه است تکه بند ازار

قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه

عنان و سار زره جسر پل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض

چنانکه معرکه لشکرگه است حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان سکین کارد
خیاط و مخیط سوزن چه حرف و سم سوفار
لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول
شقیق دادر و برادر رفیق و صاحب یار
حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو
سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار
احد یک و عشره ده مائه صد اثنان دو
ثلث و خمس سه و پنج اربع است چهار

دادر بزبان ماوراء النهر ...

ولیک سته و سبعه ثمانیه تسعه
شش است و هفت و دیگر هشت و نه چه الف هزار
عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می
کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار
غرب پد است صنوبر خلاف نازو پد
چه نخل خرما فرصاد توت و دلب چنار
ورق چه برگ درخت و غصن شاخ درخت
چه دوحه بیخ درخت و عشام اسفیدار

پده نام درختی هرگز بار و میوه نیارد
نازو نراد فارسی درخت کاج است
عشام بضم عین مهمله مخفف عیشام

القطعة الخامسة فی بحر المجتث

بریز در صدف خاطرای هنرپرور
ز بحر مجتث دلکش سفینه های گهر

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات
بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب از بر

قریب و رکن و حمیم است خویش واپس پر
ولید و طفل بچه ام و والده مادر

ولید فعیل بمعنی مفعول

رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد

ختن بفتحتین بوزن وطن
[illegible]

چنانکه صهر خسر والد و اب پدر
زکی است پاک و خفی مهربان خفی پنهان

جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر
ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس

شهاب و کوکب و دری و نجم چه اختر
فلق سپیده شفق روشنی در اول شب

ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر
حمل بره تبر و ثور گاو و عجل بچش

سپر مشهور است که
در هر فن روز جنگ بکار آید

مراره زهره طحال و کبد سپر جگر

بعید دور و وراء پس امام پیش وسط

میانه وسط میان تحت زیر و فوق زبر

تنبکه چلپچر کرّ ...

علاة سندان فطیس پتک و منفخ دم

قدوم و نحت تیشه حصین و فاس تبر

سوار دست برنجن چه پای را خلخال

وشاح و عقد حمایل رعاث و تاج افسر

بدی نخستین ثانی دوم اخیر پسین

نقیض اولی اخری و اخر است دیگر

کرته زبان ماوراء النهر
پیرهن است

قمیص کرته و یلمق قبا و ریطه کوی

رکوی بابا ولی یا هر دو تافته
شده یعنی چادر یک لخته
خمار چادر دو لخته

نصیف همچو خمار است و مقنعه معجر

اجاج تلخ و تفه بی مزه است مالح شور

کبر بفتح کاف عربی نباتی
که از آن ترشی سازند

فرات عذب و زبیب و اصف مویز و کبر

خدره بضم خاء معجمه فارسی
پاره آتش که بجهد

شراره خدره بود مارج و شواظ و لهب

انگشت بکسر کاف فارسی
زغال است

زبانه فخم چه انگشت رماد خاکستر

عجین خمیر و دقیق آرد و ان نخاله سبوس

ادام نان خورش قند وشکر است شکر

حرام تنگ و ثغر پاردم لجام لگام

عنان دوال وی ومنطق ونطاق کمر

رکاز وکنز بود کنج وصیرفی صراف

ستوقه سته وحداد وقین آهنگر

ستهه مزه بستوه یعنی درآرودی زرد ونقره و میان مس کرد بکلاف فارسی یعنی نان

القطعة السادسة فی بحر الرمل

ایکه چشم شوخ تازنستی دل ودینم ربود

برزبانم نیست جز ذکر لبت کفت وشنود

فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ

چون بدانستی که این بحر رمل شد کوی زود

فرخ وفروخ است جوجه بضیه تخم مرغ وخود

چون عنب انکور وتین انجیر وکمثری مرود

اصفر وفاقع چه زرد است احمر وقانی است سرخ

هست اخضر سبز وواضح روشن ازرق کبود

جندل وصخر وحجر چون جلد وجلمود سنک

هست حصبا سنک ریزه ما، وودی آب ورود

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلا[ت]

چون بدانستی که این بحر شد گوی زود

جود فیض جود بخشش جود نیکی جود ده تک

وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

غبن در رز بازیانست و غبن در رأیها

چون غنی دان بی نیازی و رند خوانی شرود

طرد راندن حی زنده حلو شیرین مره تلخ

فوم سیر جلجلان کشنیز و حمص چه نخود

فیض ... ابر باران است

القطعة السابعة فی بحر المجتث

چه دل بپرده عشاق بر کشد آهنگ

بحر مجتث خواندن غزل بنغمه و چنگ

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی گر بودت عقل و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ

قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمرا

الفرق بین العجلة والسرعة ان السرعة یطلق علی الخیر والشر والعجلة لا یطلق الا علی الشر

قمرا ماهتاب

شجاع وی زهره وجسع چه شکوفه ورنگ

اشج گشته سرولحیه ریش واقرع کل

اشل واقطع بی دست دان واعرج لنگ

قبیل گشته وعظم استخوان ضبع کفتار

چه فهد ودب ونمر یوزدان وخرس پلنگ

غراب وزاغ وهزار است عندلیب وکعب

ولی حمامه وکرکی کبوتر است وکلنگ

قصب نی آمد وظرفا کرو براعه غرو

چنانکه ثعبان وتمساح اژدها ونهنگ

القطعة الثامنة فی بحر التقارب

زشرم رخت لاله را خون شده دل

زرشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعول

تقارب ازین بحر گردیده حاصل

تراب ورغام وثری خاک وطین گل

وطن جایگه کرم ززربع منزل

رز درخت انگور

ده اسپند در تاختن هر یکی را

به ترتیب نامیست روشن نه مشکل

مجلّی مصلّی مسلّی و تالی

چه مرتاح و عاطف حظی و مؤمّل [illegible]

لطیم و سکیت ار بجا جستجوئی

فؤاد است و قلب و جنان و حشا دل

بدین ده دوی دیگر الحاق میکن

یکی هست قاشور و دیگر چه فسکل

لبن خشت خام است آجر چه پخته

عسر ضد آسان عویص است مشکل

القطعة التاسعة فی بحر المتقارب

ایا عارضت رشک خورشید و ماه [illegible]

فعولن فعولن فعولن فعولن

بخوان خوش تو این وزن صبحگاه

ثمر میوه حب دانه و تبن کاه

طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ خواجه نفس
دم و جند و جیش است و عسکر سپاه

غرض خواسته طارق و تالدش
نوش با کهن دان و فاسد تباه

غدو و امس هستند فردا و دی
چه ابیض سفید است و اسود سیاه

ذنوب است و غرب است و سجل است دلو
رکی حب و بئر و قلیب است چاه

حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد
خطا جرم و ذنب است و عصیان گناه

حطب هیزم است و ضرام و حصب
فرو زینه عشب و کلا دان گیاه

مناص و مفر جای بگریختن
معاذ و ملاذ است و ملجا پناه

حکم داور و محکمه جای او
ولی بینه همچو شاهد گواه

ذهاب و مجی رفتن و آمدن

سیاحت بگشتن سباحت شناه

القطعة العاشرة في بحر الخفيف

مه موزون آفتاب لقا

وزن بحر خفیف جست از ما

فاعلات مفاعلن فعلن

کلهم این است بحرش ای زیبا

من و عن از الی و حتی تا

این کو کیف چون ام و او یا

فی در است و علی بر و کم چند

نحن ما انتما و انا ما

انا چون انتی و ستی من

ماچه و چیست من که و مع با

اثم و کم شما و ذا این مرد

انت تو انت زن ولی تنها

ان و لو گر متی کی و لا نه

ایما نیسچو چیما هرجا

ف پس و قبل پیش و بعد پس ۷ فنا لسیه پسر

ل مرو لی مرالنا مارا

صه مکو ومه مکن دع و در مان

لم و لما نه نسلم بیا

ذی و هذی و هذه این زن

مرد را ذا و ذو است با هذا

تلک آن زن چه ذلک آن مرد

ثم انجا و ههنا اینجا

غیر جز فقط هرگز ایضا نیز

ربه ربما و رب بسا

القطعة الحادی عشر فی بحر المجتث

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز

قد چه سرو تو عشاق را است عمر دراز

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز

رجا امید و کرانست سوغ و حله جواز
کران کناره است

روائی و نصفت عدل و صوت و جرس آواز

حضیض و غائر و غور است تجل و بد نشیب

یفاع و ربوه و تل است نجد و هضبه فراز

طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمک

ارز برنج و مرق شوربا قلولا غاز
غاز نخود بریده

قصید مغز ستبر است رار مغز تنگ

قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز
قاق گوشت خشک

مخیض

مخیض دوغ لبن شیر و کزبره گشنیز

کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز

سمید و درمکه نان سفید و خل سرکه

رغیف گرده و بدء است و ابتدا آغاز

قطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله

چنانکه معز بز و ضان میش و تیس نهاز
نهاز بز نری که پیش گله رود

ابوالملیح (کنیه) چکاوک و راست قبره (اسم) نام

چه نسر کرکس و چون صقر چرخ و بازی باز

صعفر خورد و حباری شواة و مخلب چنگ

حدید تیر و مسن چه فسان و مقطع کاز

تکرع است وضو آبدست و نیت عزم

بنیه قبله بود کعبه چون صلوة نماز

عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره

جبان و هاع و بیدان بیدل و تبحبا باز

القطعة الثانية عشره فی بحر الرمل

ای قدت سرو خرامان و رخت ماه تمام

دنانیر راج جابر شواه
و بهر ... از لطیر و بعض ...
جابر ... غلط ... شراط
بالغار ... ربابه ... آتش
... ماده ...
قان ... کار و تیز کنند

ساز در بحر رمل بار دیگر سیر مقام

فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلاتُ فاعلات

همچو بلبل بعد ازین قطعه برخوان صبح و شام

قرم و غطریف و حلاحل سید و راس و همام

مهتر است و سید صدر و شئ چیز و اسم نام

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد

جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح نام

لون رنگ ریح بوی و باد و غین و غیم میغ

صد بیت پیش جان

نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم مسکه روغن تازه

کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل

کدس خرمن خرمه دسته صعب و آنفشه درام

ثغر سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

حذر خ و جوف اندرون ضیق و حنک تنگی و کام

ادمی انسی و انسان مردمست جن پری جنی ۵۲

امر فرد رشوه پاره غرم تاوان دین وام

اصبع انگشت لیک ابهام انگشت است

بار سبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام

سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر

قیح و دم ریم است و خون لعلس فی الی خام

القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث

زهی جمال تو امروز به زدی و پریر

چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی واو زجهل را سر زیر مجث

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر

شعیر صبره و کتان جوال و جاش و غبیر

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث

هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر

رقاد و هجعت خفتن سهار بیخوابی

بذول و باذل و مانح سخی و شبعان سیر

القطعه

القطعة الرابعة عشر

ای آنکه مدام نام تو ورد ذکر است

وز گرد رهت دامن گل پر عطر است

مفعول مفاعل مفاعیل فاع

بحر هزج است گر ترا این فکر است

بصم و عتب و رتب چهارم فتر است

اینها همه چیست فرجهای شبر است

القطعة الخامسة عشر

ای ماه رخ خرگهی محتشمه

ملک دل من ترا شده یکقلمه

مفعول مفاعل مفاعیل فاع

این بحر هزج دان و بخوان با نغمه

نه جفت نبی که پاک بودند همه

بد عایشه و خدیجه محترمه

با ام حبیبه حفصه بود و زینب

میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشر

در سینه دلت چه خاره اندر سیم است

وز تیغ خیال تو دلم دو نیم است

مفعول مفاعل مفاعیل فاع

این بحر هزج باشد از این تقسیم است

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیب و طاهر از سر تعظیم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم

زینب شمار تو ز اسر تعلیم است

القطعة السابعة عشر

ای مشتری شمایل خورشید کوکبه

حسن رخ تو رشک مه چهارده شبه

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه

مولی دوازده است بنی را یکی نبه

دیکر فضاله انکه نه بیع است و نه هبه

توبان رباح و صالح و مدعم بسار و بز

بو رافع و ضمیر و کبشه موهبه

القطعة الثامنة عشر

ای قد تو در کلشن جان سرو روان

وز رشک قدت سرو خجل در بستان

مفعول مفاعل مفاعیل فاع

این بحر رباعی هزج و اخرب دان

نو زوج و انفال مدنی میدان

بالم یکن ورلزله احزاب سمان

پنج اول وقد تسمع ورعد وحیذ

فتح وپس وپیش ونضرو دسرو حمن

القطعة التاسعة عشر

زهی کشته ملهم بالهام ملهم

ملک بر فلک خوانده مدح تو دائم

فعولن فعولن فعولن فعول

بحر تقارب بخوان ای معلم

رخبر سند مصطفی هشت قلعه

خدایش بداد ان چنان ملک سالم

کتیبه بدو ناعسم وشق انکه کتیبه لشکر جمع

غموص ونطاة وسطیح وسلالم وطیح ٥٥

القطعة العشرون

نام او جاع مهلک ای دراک

بشرم بر تو خوب کن ادراک

فاعلات مفاعلن فعلن

وزن بحرش بود چه گوهر پاک

خشن ولاذع است واعیانی

خذری ومسدد وحکاک

ناخش ورخوه کاسر وضاغط

وان مفسخ کز وعضل شد چاک

ضربان وثقیل وثاقب باز

وان مثلی کز واست اصل هلاک

القطعة الحادیة والعشرون

بدان

بدان ای گل که رویت چون بهاراست

هزج بحر روان ابداراست

مفاعیلن مفاعیل فعولن

شهور روم ازین هشت وچهاراست

دو تشرین ودو کانون پس انگه

شباط وازار ونیسان ایاراست

حزیران وتموز اب ایلول

نگه دارش که ازمن یادگاراست

القطعة الثانیة والعشرون

صبا چون از گل رویت نقاب ابر کشاید

نهان کرده مه و مهر از خجالت روی ننماید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

چه تقطیع این چنین کردی عروضی گو مشاید

ز فروردین چه بگذشتی مه اردیبهشت آید

بمان خورداد تیر آنگه که مرداد همی باید

پس از شهریور و مهر آبان و آذر و دی دان

که بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

القطعة الثالثة والعشرون

گر پخبری ز سال ای غول شمار

بشنو خو ز ظلمت تجهل برآر

مفعول مفاعلن مفاعیل فاع

بحریست لبالب ز گهرهای شهوار

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین جا رچه بگذری نهنگ آید و مار

انگاه باسب وگوسفند است حساب

حمدونه و خرس وسگ وخوک اخر کار

القطعة الرابعة والعشرون

ای ترا افتاب و ماه غلام

بحر این قطعه شد خفیف بنام

فاعلات مفاعلن فعلن

خانهای نجوم سبعه تمام

حمل و عقرب است بهرام

قوس و حوت است مشتری را رام

ثور و میزان چه خانه زهره است

مرزحل راست جدی و دلو مقام

تیر و جوزا و خوشه مه سرطان

خانه افتاب شیر مدام

القطعة الخامسة والعشرون

چشم ان ترک مست کافرکیش

میزند تیر غمزه بر دل ریش

فاعلات مفاعلن فعلن

خوان تو بحرای خفیف درویش

خور بجوزاسی ودوسی ویکست

حمل وثور وشیر باپس وپیش

دلو ومیزان وحوت وعقربسی

بیست ونه قوس وجدی بی کم وبیش

لاو لالب لاو لالا شش مه است

لل کط کط لل شهور کونه است

تا جدی شش ز دول ور خان دریست
جاب دل ور ثور آمد کبیش

فاعلات فاعلات فاعلات
خواند این را هر که مرد کیست

القطعة السادسة والعشرون

زهی طبع شدت بهر علم بالغ

رسیداست فکرت باقصی مبالغ

فعولن فعولن فعولن فعولن

بود ضبط این قطعه واجب بسائغ

تبع وجذع سن کاو است آنکه

ثنی ور باعی سدیس ست وصائغ

ایا لاله رخسار موزون شمایل

که پیوسته چشمت ز مردم برد دل

فعولن فعولن فعولن فعولن

تقارب شد این بحر ای ماه منزل

مخاص ولبون است و حقه جذع پس

ثنی و رباعی سدیس است و بازل

القطعة السابعة والعشرون

ای درد تو راحت دل ما است

جان بیمار را غم تو دوا است

فاعلات مفاعلن فعلن

گوی بحر خفیف و برخوان راست

اشعر و عمرو و حمیر و کهلان

مرو انمار و عامله رسبا است

القطعة الثامنة والعشرون

زنی رخ تو زده طعنه بر مه ده و چار

ربوده چشم تو از جان بی قرار قرار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی محتشا این قطعه را وکن تکرار

ز روی جثه سعشا و یکدرم سیماب

چل و شش است ز ازیزوسی و شست شمار

ذهب صد است و سرب چون ونه آهن چل

برنج و مس چل و پنج است نقره پنجه و چار

القطعة التاسعة والعشرون

ایکه باشد فطرتت در ملک دانش پادشاه

کوه پیش همت والای تو هم سنگ کاه

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

خیز در بحر رمل این قطعه بر خوان صبح گاه

نه فلز مستوی الحجم را چون بر کشی

اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق الم اسرب دمن ارزحل

فضه نه آهن یکی مس و شبه صفر ماه

القطعة الثلثون فی بحر الهزج

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچه خندان

قدت سرو روان دل خطت ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدان بحر هزج این و خوش این قطعه را برخوان

کتف شانه معی روده عضد بازو سر ان

زنجی و زنگی دنبه مرغ و شوی بریان

صنم کرتی بکم گنگی عرج لنگی بله کولی

پژمرده کین

علیم و عالم و علام دانا و بی پرمان

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است و ظل سایا

حیا و وابل و وسمی و مدار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنکه

شتا و صیف بی شبهه زمستان است و تابستان

عدو و خصم دشمن دان حذار از خوف ترسیدن

وثاق و نخل بند آمد حصین و سجن چه زندان

ای سرکش بطی کاهل طری تازه جنی خیده

بطی کاهل شد
و پژمرده

خزی رسوا دنی ناکس ضعیفی لاغر کهی تابان

سغب شبع و طوی جوع است مصدر و لغت تازی

یکی ثعبان دوم غرثان سیم ظمآن دیگر جوعان

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انین ناله

حذر خاشع فزع خائف قلق بی‌تاب و جل ترسان

تقی و متقی پرهیزکار و عبقری نیکو

سفن سوهان کدر تیره خذر خیره سیدر ویران

وتد میخ و وصب رنج الم درد و جوی سوزش

بنو بعیر گرگ

اقط بنود و داد ار وثیق بد خو میق گریان

خصر بارد شبم سرد و سخین گرم و حزین غمگین

فرح شادی و مسرور است و جذلان و فرح شادان

صغر خورد و کبر پیری فلز کانی نسیج بافش

ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

نفر راندن و رمنده
و نبت سنده

غنا رنج و سنا رفعه جلا نفی و بکا گریه

جنف میل و خفر شرم صباح است و صحب یاران

غرین و غیل و غاب و غیضه و ایک و شری بیشه

زبد کف و سنین قحط و مطافی چراغدان

تنوفه مهمه قیفا فلاه و سبسب و بیدا

چه بد و دد بیابانست لوبه جره سنگستان

غمص چون عبره بعره ژفک و اشک و پشنک والمه کور

ژفک چرک چشم
[illegible]

چه مارن زمه نبی برا جسم بند انگشتان

القطعة الحادیة والثلثون فی بحر الرجز

ای ماه روی خرگهی وی دلبر شیرین زبان

خورشید رویان را شده ذکر لبت ورد زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

این است تقطیع رجز خوان چو بلبل بر زبان

طور و جبل طود و علم کوست خارپشت پاسبان

طرم و عسل اری و ضرب شهد است مجان رایگان

میزان ترازو حمل بار و وقر خرواری بود

فلک و سفینه جاریه کشتی شراعش بادبان

لوح و سکاک و جو هوا ملاء پر و خالی تهی

شامخ بلند و قله سر معراج و سلم نردبان

جسم و جسد شخص و طلل جوبار و جسمان و بدن

تن ذات هستی کون بودن روح نفس و مهجه جان

سونر وقط وخیطل و سراست گربه کلب سگ

برغوث کیک و نمل دره مورچه عالم جهان

قلت کمی راحت خوشی شرت بدی ملک شهی

سو دتیری جدت نوی کطب پی ریبت گمان

لادغ گزان بالغ رسان آکل خوران راتع چران

جمع وفریق و قوم فرقه امت و معشر گروه فیه

طاق بله شکوی گله بحمه کرّاعی شبان

غی و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی

چو میزان قطع جاری روان باغی دو ان

تا معاجت قران نبی مبان بیان آیت نشان

القطعة الثانیه والثلثون فی بحر المضارع

ای سیمبر که هست دلت همچو خاره سخت

دل در هوای لعل تو خون ریخت لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر دان مضارع خوان ای خجسته بخت

میزاب ناودان و ندانم شجر درخت

چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

تر لفظ آلات و تا با ملک و دین عجمی سعدی

قرینه جا بگیر

کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه

شطر است نصف و نیمه جز است و بعض لخت
پاره

[illegible] فیجن سداب و ثوم و قد سیر و بادرنگ

دبا کدو و قرع ترا و شدید سخت

گزر یعنی زردک قثا خیار و سلق چغندر جزر گزر

نعناع پودنه است اثاث و متاع رخت

خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب

زی و لباس کسوت چو جد و بخت

ماه

ماه شب چهارده بدر است خرمنش

هاله است فی سایه بود ماهتاب فخت

القطعة الثالثة والثلثون فی بحر الخفیف

ای خط رشک مشک تاتاری

میل بحر خفیف اگر داری

فاعلات مفاعلن فعلن

گوی چون بلبلان گلزاری

سکر مستی و صحو هوشیاری

نصر و عون و مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم

مظلم و داج و مدلهم تاری

وهن و وهی است و ونی سستی لیک

ذل و ذلّه هوان و هون خاری

ابتهال و ضراعت ضرع

استکانت تضرع و زاری

قسم و حلفه و یمین سوکند

ذمی و اهل ذمه زنهاری

زنهار عهد و امان باشد از زبان تاکید نیز گوینه ...

یاس و حرمان قنوط نومیدی

چون تعطّل بطالة بیکاری

قرو کبی قصاعه سک آبی

کبر نوزینه

حرفه پیشه جدری سزاواری

ضرب و جلد است وعصو و سر زدون

ترکی ارماق و هندوی هار

مشهور درنای ...

القطعة الرابعة والثلثون فی بحر الهزج

زنی دل برده از گل لاله رویت ز رعنائی

شده دیوانه زنجیر زلف عقل سودائی

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی

وقوف و حدس و علم و شعر و فهم و دانا شنائی

عمار و خلّه انبوهی جده چون وجده تنهائی

عسار و سکنت چون بؤس و فقر و عیله درویشی

مخاتیم و مکائل کیلها فیسلوله بیرانی

تره ضغن و ضغینه احنه و حقد و حسد کینه

قسیم فاره نافه طاقت و قدرت توانائی

الی نعمت ضرر زحمت بلا سم نقمت و زحمت

کنان و کن غطا پوشش فضیحت فضح رسوائی

القطعة الخامسة والثلثون فی بحر المضارع

از مشک تر رقم زده بر صفحه قمر

خواهد ز لعل تو دل بیمار نی شکر

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع آمد این بحر کهر

از میل شعر ومحذی نشکرده ان دکر

پولادا نیشه صدنش اسکاف کفشکر

خنزیر خوک رجس نجس هلب کاسموی — کاسموی خوک

تسخین وقفس کفش تشا چون بنا حبر

سکر است وفرح وحرکس وکین اندرون او — مهبل جای بچه در زهدان مادر

مهبل دهانش قبلس وذب وایرز — این جای از لفظ ... سکین است که در ... قدرت بروکت ... شد ... که ... عنه ...

کابوس دان سکاچه ضاغوط نیدلان

حالم

سم

جا شوم دان محدد وسساک پرده در

منهاج ومنهج وجدد وقصد راه راست

ورد وشریعت وعطن ومورد آبخور

زق خیک ونحی مشک چه قربه عصام بند

شن مشک کهنه باشد صرام چرم کر

القطعة السادسة والثلثون فی بحر المضارع

ای جان یار ناوک چشم تو کشته ریش

در سینه دل ز دست بلای غم تو ریش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر شد مضارع سارش تو ور دخویش

عقرب چه کژدم است چه زنبرش ابره نیش

جعبه حقه و قفصه بود چون کنایه کیش

کیش سارسی تیردان را گویند

اعصار گرد باد چه نکبا گر شمال

بالا جنوب ضد صبا پس دبور پیش

حمی تب و صداع و فؤاد و کباد است

درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش

القطعة السابعة والثلثون فی بحر الرمل

ای بگردت صف زده خوبان چو را منظره

همچو انجم بسته گرد ماه تابان دایره

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

مست این بحر رمل بر خوان بصوت حنجره

شمع موم و زیف و بهرج ناسره جید سره

نبهره درم قلب سره درم نیک

شادن و خشف و غزال است و رشا آهو بره

ثقبه سوراخ است منجل داس و برم گرد

کلستان باشه است و کلوب ابرو نشاره

شیخ و فانی و نفس هم و هرم و پیر است ازال

خیزبون شهله عجوزه درد بین و شهبره

علو بالا اسفل پستی ذیل دامن قعر کوشک

جزم و بنیان و اساس اصل است شرفه کنکره

مقدم العین است یاتی موق و یاتی موق و ماق

کنج چشم و موخرش دنبال و بازل سخره

جوز کوز و لوز بادام است عجه خایه رز — کوز یعنی [illegible]

قی

چون سرطراط است پالوده مسمن پروز — پالوده یعنی فرنی کردن / کوفته و غیره

القطعة الثامنة والثلثون في بحر [illegible]

ای برده مهر از مه روی تو مشعله

مه کیست تا بروی تو کردد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارعست بخوان خوش غلغله

خارج برون جه یخ و زحلوفه چهچله — [illegible]

داخل درون طبق ته وضوطات مشعله

دابوغه هندوانه و طبیخ خربوزه

چون کعک کاک و قرص کلیچه لبا فله

قفذ چه خارپشت سلحفات سنگ پشت

ضب سوسمار ضفدع چغر دلق دله

جبهه چکاره مفرق فرق و دماغ مغز

ام الدماغ جای وی جمجمه کله

طلق و مخاض درد زه و غسل شیر حمل

ادره غر و شری جدری نفطه ابله

کاک: نوع از نان
کلیچه: [illegible]

جز: بفتح جیم فارسی و سکون [illegible] معجونی که شبیه [illegible]

دله: [illegible]

درد زه: یعنی درد زاییدن

غر: بضم [illegible]

وضع

وضع ابن بچه که آخر طهرش بود علوق

تین آنکه وارگون بزاید تقابله

مطبوخ بچه معرفه کفکیر و فور جوش

اثفیه دیگ پایه طنجیر پاتیله

القطعة و الثلثون فی نخبة التقارب

رنی در علوم ادب معتبر

بحر سخن نظم نطقت گهر

فعولن فعولن فعولن فعول

عوق: زن آبستن

التقم

تو این بحر دلکش تقارب شمر

وجیز و ملخص بود مختصر

سوی جز نعم آری الا مگر

گای و گاو و گای و گا

و کی بعنی کم اندر خبر

القطعه الاربعون فی بحر الخفیف

ای قدت سرو و رخ گل رعنا

گل ز روی تو در عرق ز حیا

فاعلاتن مفاعلن فعلن

وزن بحر خفیف دان این را

فرح و رحله بقله الحمقا

خرفه دان فرد و منفرد تنها

معمعانست دو و حر گرما

زمهریرست برد و قر سرما

ورد گل دان و هندبا کسنی

ارج و طیب و عبق بو یا

نعم و وحش چهارپا و سبع

دد جانور دشت دار سرا

عجز است و ورک چه ردف سرین

مش و کفو است و شبه و نه همتا

ناس و انس و اناس آدمیان

پدر و مادر آدم و حوا

قد تم بید الحقیر مصطفی ذاکر طهرانی فی دوشنبه غره

محرم الحرام سال هزار و سیصد ۱۳۰ از هجره مصطفویه

العبد مصطفی سنه ۱۳۰

یا علی

هو الله تعالی شأنه

بنده حقیر مصطفی ابن جناب افصح الذاکرین آخوند ملا آقا

بزرگ ذاکر طهرانی مدتهای مدید شروح نصاب را

مطالعه کردم و جمیع اشعار و لغاتها را دیدم تا در

میان این شرحها دویست و بیت بیت اصل را جمع کردم

و در این کتاب نگاشتم امید است از بزرگان کمال که اگر

بر خطائی واقف شوند عفو فرمایند

سنه ۱۳۰۱

العبد مصطفی